شمس پس ناصر

نوابی، ماهیار

شمس پس ناصر شاعری است شیرازی که شعرهای بازمانده‏ از او همه به گویش کهن شیراز است؛گویشی که مردم روزگار سعدی و حافظ در خانه و کوچه و بازار بدان سخن می‏گفتند و اکنون به دست فراموشیش سپرده‏اند.

از زندگانیش آگاهی زیادی نداریم.فقط در تذکرهء عرفات العاشقین دو،سه سطری دربارهء وی آمده است که شیرازی‏ است و«از صاحبان حال و عارفان با کمال»است.بیشتر از دو بیت هم از او نقل نمی‏کند،در صورتی که می‏نویسد«به زبان‏ شیرازی اشعار بسیار دارد.»چند سطری هم که استاد سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر ایران«تهران 1344 ص 224»دربارهء وی می‏نویسد چیزی بدانچه گذشت نمی‏افزاید.

آنچه از شعرهای او در دست است همه به گویش شیرازی‏ است.تاکنون چند غزل از او در پژوهشنامهء مؤسسهء آسیایی شیراز (سال 3،1365،شمارهء 2-4،ص 83-100 و سال 4،1357، شمارهء 1،ص 1-10 و شمارهء 2-4،ص 1-15)مجلهء آینده‏ (1359،شمارهء 7-8،ص 501-506)و چیستا(سال 1،شمارهء 8،ص 936-943)و فروهر(1362،شمارهء 4،ص 403-422) به چاپ رسیده است(برای آگاهی بیشتر از شعرهای او و سرگذشت دیوانش به آنها رجوع شود.(مقاله‏ای هم دربارهء«یکی‏ از ویژگیهای گویش شیرازی»برای یادنامهء یکی از دوستان‏ در گذشته توشته‏ام که هنوز چاپ نشده است.

و اینک غزلی دیگر از او،به خواهش سردبیر«مجلهء شعر»که‏ بخشی از آن محله را ویژهء پژوهش دربارهء گویشهای ایرانی‏ کرده‏اند می‏آورم:

1-جشن‏تان کهن ایارن آن بوش بنیشیست‏ وش رونده آن سنبل کلبوشه بنیشیت

2-همجو دو مرسیاکی بنفشه انه افتاو آن هر دو کس مشکن خوش بوشه بنیشیت

3-جون جمغی روسی کی و کلبرک وز غلند آن کول و بر و یال و تن و توشه بنیشیت

4-از آن سرو فرق کسی زر مقنی جوشن‏ دستی مه دل آرین وأی جوشه بنیشیت

5-غرتان ولو نوش ندی خصر که هوشست‏ آن خاله بش آن لو چون نوشه بنیشیت

6-جویلک کل و لاله که شونم شله‏اش شیت‏ ؟؟؟بند مرسّعش و سرآغوش بنیشیت

7-شمس پس ناصرانه عشقش بشو از خو حا دل ای وی دل وی هوشه بنیشیت:

[دو بیت نخست غزل بالا بر رویه برگ ششم و پنج بیت دیگر بر پشت آن برگ نوشته شده است‏]

شمس‏ پس ناصر @ماهیار نوابی

آوا نوشت:

ترجمه:

1.چشمتان کجاست ای یاران آن بش(سر،کاکل)را ببینید.

و آن رونده سنبل گل پوشش را ببینید

2.همچون دو مار سیاه که بتفسه اندر آفتاب‏ هر دو گیسوی مشکین خوش بویش را ببینید 3.چون جامهء روسی که به گلبرگ آرایند آن کول و بر و یال و تن و توشش را ببینید 4.از آن سر و فرق که زیر مقنعهء جوش(-توری)است‏ دستی به دل من آرید و جوش او را ببینید 5.اگر به لب چشمهء نوش(چشمهء آب حیات)ندیدید که‏ خضر بنشست

[اگر به‏[چشم‏]شما دیده نشد که خضر بر لب چشمهء آب‏ حیات نشست‏]

آن خال پیش آن لب چون نوشش‏[چشمهء آب حباتش‏]را

6.

چون برگ گل و لاله که شبنم بر آن نشیند سر بند مرصع و سر آغوشش را ببینید

7.

شمس پس ناصر اندر عشقش از خود بشد حال دل این بی‏دل و بی‏هوش را ببینید.

یادداشت:

1.جش-چشم.-کهن-کـ-کجا+هن-است.

ا-ای-وش-سر،کاکل-کلبوش-گل پوشش.

(زلف را به سنبل تشبیه کرده است که رخ چون گل را می‏پوشاند.)-

بنیشیت-بینید(بایستی از«سهستن»به معنی دیدن همراه‏ با خوش آمدن باشد(با تبدیل«س»به«ش»و حذف«هـ». سنج سی sey و بسی besey -ببین.

2.مر سیا-مار سیاه.-بتفشه-بتفشه-گرم شود.-انه- اندر.

3.جمغی-جامهء(سنج.در همین گویش:موغ mevy و sevy به معنی میوه و شیوه)-و زغلند-آرایند[سنج و زک‏ (بزک\*کردن‏]با لام زاید.

4.زر-زیر-مقنی-مقنعه-جوشن-جوش+ن(جوش‏ است)(جوشی یعنی حلقه:کارها کرده‏ست در هم چون زره‏ جوشن مشکین پر جوش شما)(زسنایی.(مقنی جوش-مقنعهء توری.حلقه حلقه.سنج زره جوشن)-مه دل-دل من

5.غر-اگر-و-به.لو-لب-نوش-بیمرگی‏ ( a-n-aosa -بی‏مرگ.هوش-مرگ:وراهوش در زابلستان‏ بود.(فردوسی)(ها-،خو-)بر سر فعل-به-هوشست- بنشست.پش-پیش.

6-بلک-برگ.-شونم-شبنم-شله-براو-رویش: ش،شمیز+ال-بر-شیت،شستن(نشستن)-نشیند- سرآغوش-روسری(که موی زنان را پوشد).«باد سر زلف از سرآغوش دستار سر سران ربوده»(خاقانی)-مرسع-مرصع.

7.بشو-بشد-خو-خود-وی-بی-

در حاشیهء یک بیت

«من که بوسسته بی‏لو بار جانان‏ جه هر کی لو بدندانها نگیرام»

بیت بالا به گویشی از گویش‏های ایرانی است که در کتاب‏ «راحة الصدور و آیة السرور»آمده است.چون نویسنده‏ای: «نجم الدین ابو بکر راندی»چنانکه خود گوید،از راوند کاشان است می‏توان پنداشت که این بیت هم به گویش راوندی‏ یا به یکی از گویش‏های مرکزی ایران است که قابل فهم و نقل‏ برای مؤلف بوده است.

عبارتی که این بیت را دربردارد،در صفحهء 460(چاپ‏ لیدن)آمده است،اینچنین:

«من که خدمت چنان پادشاهان جهاندار و بزرگان نامدار کرده باشم،با خسیسان ناکس و دونان بی‏هوس چگونه در سازم‏ و با خدمت ایشان چون پردازم؟»مصراع:

«پادشاهی کرده باشم پاسبانی چون کنم؟»مثل:

«اللیثّ لا یخضع الا رنب».فهلویة:

«من که بوسسته بی‏لو بار جانان جه هر کی لو بدندانها نگیرام»

من که لب بار جانان را بوسیده‏ام(بوسیلهء من بوسیده شده‏ است)

از هر کسی لب را(لب هر کسی را)به دندان‏ها نگیرام.

«من»شاید در اصل مه( mo )بوده است.

«بوسسته»-بوسیده.از فعل بوسستن-بوسیدن.در شمار فعل‏هایی که مصدرشان با«-ستن»پایان می‏پذیرد چون: نشستن،گسستن.دوا رستن(رفتن اهریمنی)و حتی روستن(- رفتن در پاره‏ای از گویش‏ها)

«لوبار»:لو-لب+بار-کنار(سنج.جویبار،دریا بار)

در گویش شیرازی کنونی هم همین واژه به گونهء لیویر livir زبانزد مردم است.

«جه»،ج-ز،از.هر کی-هر کس.

«لو»-لب

بی از مصدر بودن-بود،باشد.